



«دکه‌های دودفروشی»

در یکی از خیابان‌های تهران کمی پیاده‌روی می‌کنم و دکه‌های روزنامه‌فروشی نگاهم را جلب می‌کند که روزنامه ندارند اما تا دل‌تان بخواهد سیگارهای مختلفی در ویتترین مغازه به نمایش عموم گذاشته شده؛ انگار خود فروشنده ترجیح داده کلمات دود شوند و به هوا برود. سراغ یکی از فروشندگان و دکه‌های روزنامه‌فروشی می‌روم. بعد از کسب اجازه وارد دکه می‌شوم و با او درباره

پرفروش‌ترین محصولش در طی روز گفت‌وگو می‌کنم. نامش جواد

است و تقریباً ۴۶ سال سن دارد. درباره پرفروش‌ترین کالای روزانه خود وقتی می‌پرسم لبخند می‌زند و می‌گوید: فکر می‌کنم خودت باید حدس بزنی ولی سیگار و چای پرفروش‌ترین محصول روزانه دکه من است. البته باید اضافه کنم که این وضعیت در دیگر دکه‌ها یکسان است و شاید به لحاظ تغییر منطقه، بعضی مکان‌های فروش سیگار کمی کمتر باشد. در ادامه گفت‌وگوی من با صاحب دکه روزنامه‌فروشی در یکی از خیابان‌های تهران اشاره می‌کنم به سن خریداران سیگار را می‌گویم کمترین رنج سنی خرید سیگار که شما دیده‌اید چند ساله است؟ صاحب این دکه در جواب می‌گوید متأسفانه خیلی افراد کم سن سیگار می‌خرند و در چهره بیشتر آنها می‌بینم که صرفاً جهت تفریح و وقت‌گذرانی با دوستان‌شان سیگار می‌خرند.

«از تفریح به دائم»



برای ادامه گزارش، به سمت پارکی در یکی از محله‌های پرفت و آمد تهران می‌روم. در این پارک چندین نوجوان را می‌بینم که در حال گفت‌وگو و به اصطلاح بگو و بخند هستند. نزدیک می‌شوم و بعد از کمی احوالپرسی موضوع صحبت را به سمت قهوه‌خانه می‌برم، یکی از آنها که علی نام دارد که در کنار دوستانش نشسته و سیگار می‌کشد. در پاسخ به این پرسش که چرا سیگار کشیدن را شروع کرده، می‌گوید: «اولش برای تفریح و جلب توجه دوستانم بود اما حالا، فکر می‌کنم که بدون سیگار نمی‌توانم آرامش پیدا کنم.» او ادامه می‌دهد: «می‌دانم که این کار اشتباه است اما به سختی می‌توانم ترک کنم.» تقریباً نظرش درباره قلیان هم همین است و می‌گوید «در ابتدا صرفاً جهت تفریحی سراغ قلیان کشیدن می‌رفتم و این تفریح مربوط به مهمانی‌های خانوادگی و پسرخاله‌هایم می‌شد و در نهایت بعضی روزها احساس می‌کنم که اگر قلیان یا سیگار نکشم، چیزی در آن روز من کم است!» در همین زمان، یکی از دوستان علی که شدیداً مخالف سیگار کشیدن است، به صحبت ما ملحق می‌شود و می‌گوید: «من خودم سیگار نمی‌کشم اما پدرم وقتی در خانه سیگار می‌کشد؛ زیاد استقبال نمی‌کنم چرا که باعث سردرد در من می‌شود و در حقیقت خجالت می‌کشم به پدرم این مسأله را بیان کنم!» سن محسن دوست علی را پرسیدم و گفت ۱۶ ساله است.

«مشورت گرفتن برای خرید سیگار»

تصمیم گرفتم به یک دکه روزنامه‌فروشی دیگری بروم که اتفاقاً روزنامه نمی‌فروشد و انواع سیگارهای خارجی را در ویتترین دکه خود قرار داده است. نام صاحب دکه علیرضا و ۳۴ سال سن دارد. ابتدا خودم را جای یک نوجوان جازدم تا از او به اصطلاح مشورت بگیرم برای خریدن سیگار. شاید عجیب باشد اما در اولین واکنش نگاهی به من کرد و گفت: «به من مربوط نیست اما به نظرم سیگار را شروع نکن پسر جان! اگر می‌خواهی سیگار بکشی حداقل جوانی خودت را به خوبی بگذران و در بزرگسالی سیگار کشیدن را شروع کن! با کمی اصرار از سوی من، صاحب دکه روزنامه‌فروشی شروع به معرفی سیگاری با نیکوتین کم کرد و گفت هر کسی که می‌خواهد سیگار کشیدن را آغاز کند، معمولاً با سیگارهای کم نیکوتین شروع می‌کند.

«ورود زیر ۱۸ سال بلامانع است»

بعد از گپ‌وگفت با صاحب دکه‌های روزنامه‌فروشی به سمت یکی از تابلوهای قهوه‌خانه‌ای داخل پاساژ می‌روم و وقتی وارد می‌شوم تقریباً همه بزرگسال هستند و بعضی از آنها مثل صاحب مغازه نگاه به چهره و صورتم می‌کنند. بعد از سلام و احوالپرسی می‌پرسم: آیا امکانش است برای یک مراسم تولد، اینجا را رزرو و در این فضا تولد را برای ساعتی برگزار کنیم؟ صاحب قهوه‌خانه که پشت میز با یک قلیان نشسته نگاهم می‌کند و می‌گوید اگر هزینه آن را پرداخت کنی مشکلی برای برگزاری تولد ندارد با این که اولین بار است این موضوع را می‌شنوم. در ادامه، کمی با کنجکاوی بیشتری می‌پرسم که آیا امکان داشتن قلیان برای پسران ۱۷-۱۸ سال فراهم است و در کمال تعجب صاحب قهوه‌خانه لبخند زد و گفت: فکر می‌کنم این چیزها برای قدیم است و در حال حاضر حتی خانواده‌ها مشکلی با قلیان کشیدن بچه‌های خود ندارند!



از اجازه دادن قلیان به افراد زیر ۱۸ سال معذوریم.

«بساطی در سایه»

با مترو به سمت یکی از بازارهای تهران می‌روم در یکی از خیابان‌های شلوغ تهران، به سمت یکی از پارک‌های محلی می‌روم که بسیار بین شهروندان تهرانی آشناست. در این پارک، یک نوجوان را می‌بینم که بساط سیگارفروشی خود را پهن کرده. نزدیک می‌شوم و صحبت را شروع می‌کنم. نامش رضا است که حدوداً ۱۵ سال دارد، در پاسخ به این پرسش که چرا به سیگارفروشی روی آورده، می‌گوید: «من از خانواده‌ای با وضعیت مالی ضعیف هستم و مجبورم برای کمک به خانواده‌ام کار کنم. سیگارفروشی یکی از راه‌هایی است که می‌توانم درآمد کسب کنم.» او ادامه می‌دهد: «می‌دانم که این کار درست نیست اما چاره‌ای ندارم.» با ناراحتی از این موضوع تصمیم می‌گیرم گزارش دودی خودم را به پایان برسانم...

